تصحيح ديگرى از «روضه خلد» مجد خوافى

مشتاق مهر رحمان

(روضه خلد؛ مجد خوافی؛ تصحیح عباسعلی وفایی؛ تهران: سخن، 1389)

مجدالدين خوافى از نويسندگان نيمۀ اول قرن هشتم هجرى و از جمله استادانى است كه توانست مجموعه‏اى به نام روضه خلد به تقليد از گلستان سعدى فراهم آورد. اين مجموعه، همان است كه در سال 1329 هجرى قمرى به نام «خارستان» چاپ و در انتساب آن به مجد خوافى ترديد شده است؛ در حالى كه نام مجدالدين خوافى و انتساب او به خواف در متن آمده است.[1] مجد خوافى كتاب روضه خلد را كه با انشايى منسجم و زبانى كه از هر حيث به زبان نويسندگان قرن هشتم شبيه است، در سال 733 هجرى به پايان رساند، بار ديگر در سال 737 در آن تجديدنظر كرد.[2] اين كتاب مشتمل بر هجده باب است و در خارستان فقط شانزده باب آن چاپ شده است.[3] اين هجده باب، متضمن 420 حكايت و 2140 بيت (در مقدمه وفايى: 2200 بيت) و مبالغى آيات و احاديث و اخبار و حكمت است و خود در دو جا تصريح كرده كه تمام اشعار كتابش كه بدانها تمثيل يا استدلال كرده، به استثناى دو مورد، از خود اوست.[4] مجد خوافى علاوه بر روضه خلد سه اثر ديگر نيز داشته است كه در روضه خلد از آنها نام برده، ولى تا كنون اثرى از آنها پيدا نشده است: كنز الحكمه، ترجمه منظوم جواهر اللغه زمخشرى، ديوان اشعار.

روضه خلد اگرچه در كنار منشآت قائم‏مقام فراهانى، از بهترين تقليدهاى گلستان محسوب مى‏شود، ولى طبيعى است كه آثار تقليد و تكلف از وجنات ابيات و عبارات آن هويدا باشد و مقايسۀ آن با گلستان سعدى، به‏خوبى تفاوت‏هاى دو اثر اصيل و مقلدانه را آشكار خواهد كرد؛ ولو اينكه نويسنده به‏خوبى از عهدۀ تقليد برآمده باشد!

يكى دو سال پيش وقتى به دنبال موضوعى براى پايان‏نامۀ يكى از دانشجويان كارشناسى ارشد زبان و ادبيات فارسى بودم، چون چاپ دوم روضه خلد، تصحيح محمود فرخ را تازه ديده و تورق كرده بودم، پيشنهاد كردم در خصوص منابع و مآخذ قصص و حكايات روضه خلد تحقيقى صورت گيرد. در ضمن كار دانشجو، توفيقى دست داد تا يك بار كتاب را از آغاز تا پايان بخوانم. در حين مطالعه به مواردى برمى‏خوردم كه ضبط‏هاى متن چاپى براى رفع ابهامِ معنايىِ بعضى ابيات يا عبارات كافى نبود؛ از اين رو مشتاق بودم به نسخۀ ديگرى از كتاب دسترسى پيدا كنم تا با عرضۀ مشكلات بر آن، توجيه و توضيح قانع‏كننده‏ترى براى موارد ابهام بيابم. كار رساله پايان يافت؛ بدون اينكه جستجوى ما براى يافتن تصحيحى ديگر، نتيجه‏اى داشته باشد. يكى دو هفته پيش وقتى تصحيح دوست عزيزم آقاى دكتر عباسعلى وفايى را در پشت ويترين كتابفروشى ديدم، چنان‏كه گويى دوستى قديمى را ملاقات كرده باشم،[5] تصميم گرفتم يك بار ديگر متن را از روى تصحيح ايشان بخوانم.

دكتر وفايى، متن را از روى چهار نسخۀ خطى و دو نسخه چاپى تصحيح كرده‏اند:

1. نسخه كتابخانه مركزى دانشگاه تهران كه به دليل كامل‏بودن متن و خوش و خوانا بودن خط، اساس تصحيح قرار گرفته است (چون اول و آخر آن افتاده، تاريخ استنساخ ندارد).

2. نسخه كتابخانه انستيتو ابوريحان بيرونى تاشكند كه در سال 1067 تحرير شده و تنها شانزده باب از هجده باب متن را دربر دارد. اين نسخه در تفصيل نسخه بدل‏ها با رمز «الف» مشخص شده است.

3. نسخه ديگرى از همان كتابخانه كه در سال 1276 تحرير شده و عنوان خارستان داشته و به اميرخسرو دهلوى منسوب شده است. اين نسخه با رمز «ب» مشخص شده است.

4. نسخه متعلق به كتابخانه شخصى استادى در تاشكند، با عنوان خارستان و منسوب به سعدى شيرازى (!) كه به دليل افتادگى صفحات پايانى، تاريخ نسخه‏بردارى آن معلوم نبوده است. رمز اين نسخه «د» تعيين شده است.

5. نسخۀ چاپ سنگى انتشارات كانپور هند به نام خارستان و شامل شانزده باب، با رمز «ج».

6. نسخه مصحح فرخ كه در سال 1346 جزو انتشارات دانشگاه تهران، و با نظارت و اشراف حسين خديوجم به چاپ رسيده و در سال 1382 تجديد چاپ شده است. همچنان‏كه اشاره خواهد شد، گويا دكتر وفايى به چاپ نخست اين تصحيح مراجعه كرده است؛ از اين رو بعضى گزارش‏هايى كه از ضبط‏هاى آن به دست مى‏دهد، با متن چاپ دوم تطبيق نمى‏كند.[6]

از ميان نسخه‏هاى مذكور، متن غالباً انعكاس ضبط‏هاى نسخه اساس (نسخه دانشگاه تهران) است و نسخه‏هاى ديگر در تكوين متن نهايى، نقش بسيار اندكى داشته‏اند و ضبط‏هاى آنها بيشتر در ذيل تفصيل نسخه‏بدل‏ها منعكس شده است. چاپ دكتر وفايى از روضه خلد، چنان‏كه از هر تصحيح تازه‏اى انتظار مى‏رود، نسبت به چاپ‏هاى قبلى امتيازهايى دارد، ولى متأسفانه بى‏دقتى در صفحه‏آرايى و تصحيح نمونه‏هاى چاپى، ارزش زحمات مصحح محترم را تحت الشعاع قرار داده است.

محمود فرخ در مقدمۀ ممتع خود، تاريخ استنساخ نسخه اساسش را متعلق به يك قرن بعد از تأليف كتاب، يعنى قرن نهم مى‏داند،[7] ولى وى به دو نسخۀ ديگر از كتاب نيز دسترسى داشته است كه يكى متعلق به آقاى شيخ عبداللّه‏ كشاورز از مشهد بوده و در سال 1319 به نظر مرحوم ملك الشعراى بهار رسيده بوده است و ديگرى متعلق به آقاى قرشى نامى بوده كه به فرخ اهدا شده و طبق نظر او با اينكه به دليل افتادگى صفحات پايانى، تاريخ استنساخ نداشته، ولى از روى نسخه‏اى اصيل رونويسى شده است؛ پس چاپ فرخ نيز - اگرچه چاپ انتقادى محسوب نمى‏شود - چاپى تك‏نسخه‏اى نبوده، بعضى از تفاوت‏هاى قابل توجه آن با نسخه اساس ـ كه حتى دكتر وفايى نيز آنها را بر نسخه اساس ترجيح داده و در متن آورده ـ احتمالاً مبتنى بر همان نسخه‏هاى نامبرده در مقدمه فرخ بوده است و نظارت خديو جم نيز بر خلاف آنچه وفايى گفته است،[8] به موارد ذيل محدود مى‏شده است:

1. براى يكنواختى رسم الخط كتاب، سعى شده است «مى» استمرارى و مضارع و «به» حرف اضافه بر سر اسم، در همه جا جدا نوشته شود.

2. در مواردى كه عبارت اصلى، نادرست يا اندكى نامفهوم به نظر مى‏رسيده، براى روشن‏شدن مطلب يا درستى عبارت، كلمه‏اى يا حرفى در داخل كروشه اضافه شده است.

3. در چند مورد محدود نيز كه ناقص به نظر مى‏رسيده و اصلاحش دشوار بوده، در داخل كروشه «كذا» گذاشته شده تا خواننده متوجه باشد كه اگر اشكالى هست، از نسخه است.

اين تغييرات البته به معنى آزادانه عمل كردن در تصحيح قياسى نيست. در جدولى كه وفايى براى نشان‏دادن موارد اختلاف نسخۀ اساس با تصحيح فرخى فراهم كرده، مجموعا 194 مورد اختلاف نشان داده شده است كه موارد كمى از آنها مميز معناست و اغلب موارد مهم، به افتادگى كلمه، عبارت يا حتى بيتى از چاپ فرخ مربوط مى‏شود. جدول مذكور در عين حال نشان مى‏دهد كه اغلب حدسيات مرحوم خديو جم در مواردى كه نسخه ناخوانا بوده، مقرون به صحت و حاكى از تجربه و ممارست آن مرحوم در تصحيح متون بوده است و در بعضى موارد وفايى نيز ضبط آن مرحوم را بر نسخۀ اساس ترجيح داده است.[9]

1. بحث در اختلاف نسخه‏ها

هر دو تصحيح روضه خلد ظاهراً بر مبناى نسخۀ واحدى صورت گرفته است؛ از اين رو تفاوت‏هاى اساسى بين آنها بسيار اندك است. در مواردى، تصحيح اخير ابهام احتمالى تصحيح قبلى را برطرف مى‏كند يا صورت قابل قبول‏ترى از متن به دست مى‏دهد.

1-1. نمونه‏هايى از افتادگى‏هاى چاپ فرخ

1-1-1. صفاى باطن عارفان، پرتو جود اوست و سيماى ظاهر مطيعان، اثر سجود او (و/1؛ ف/1).

چاپ فرخ «ظاهر» را ندارد؛ در حالى كه موازنۀ موجود در دو قرينه و مقابله ظاهر و باطن تأييد مى‏كند كه كلمه به سهو از چاپ مذكور فوت شده است.

2ـ1ـ1. گر مردمى به منفعت خلق سعى كن تا مردمان به طوع تو را چاكران شوند

شاهى كه منفعت نرساند به مردمان بس مردمان ز چاكريش بر كران شوند

(و/38؛ ف/31). فرخ بيت دوم را ندارد.

3ـ1ـ1. گفتم: امروز چه مى‏خورى؟ گفت: روزه دارم. گفتم: موجب اين ايثار چيست؟ گفت: اين سگ امروز مهمان من بود (و/58؛ ف/48). قسمت مشخص شده در چاپ فرخ نيست و بديهى است كه بدون آن جريان گفتگو، روانى خود را از دست مى‏دهد.

4ـ1ـ1. به گاه خصومت با ملك الموت برآميختى و از بيمش بنات از نعش بگريختى (و/72؛ ف/60).

«خصومت» از چاپ فرخ افتاده است.

5ـ1ـ1. گفت پيغمبر خداى كه هست مجلس علم مرغزار بهشت

چون بدانجا رسى چرا مى‏كن كه به است از هزار سبزه و كشت

(و/78؛ ف/65). فرخ بيت دوم را ندارد.

6ـ1ـ1. تا از محبوب جذبه «يُحبُّهم» پيدا نشود، از عاشق رغبت «يُحِبُّونَهُ» روشن و هويدا نگردد. (و/89؛ ف/74). «يُحِبُّونَهُ» در چاپ فرخ از قلم افتاده است.

7ـ1ـ1. گر مرا خواهى به ترك دين بگوى (و/101؛ ف/86). چاپ فرخ «به» ندارد؛ در حالى كه تركيب «به ترك چيزى گفتن» رايج بوده است.

8ـ1ـ1. آورده‏اند كه مدت عمر خويش، هرگز ابوحنيفه در بازار كاغذگران بى‏وضو نگذشتى.

حكيم گفت اگر عقل مكتسب دارى عجب كه در تو ادب نيز مكتسب نبود

ادب چو لازم علم است نزد اهل خرد چگونه علم بود هركه را ادب نبود

(و/157؛ ف/133). اين حكايت به‏كلى از چاپ فرخ فوت شده است.

9ـ1ـ1. شخصى از جور زن مى‏گريخت... تا به كوه قاف. ابليس بر عقب وى بدويد... پرسيد كه كجا مى‏روى؟ گفت: از دست زن مى‏گريزم. طپانچه‏اى محكم بر قفاش زد و گفت: اى بريده پاى هنوز اينجا بيش نرسيده‏اى؟ (و/235؛ ف/201). قسمتى از گفتگو كه مشخص شده است، از چاپ فرخ فوت شده و مطلب را ناقص كرده است.

10ـ1ـ1. در شريعت آدم، عقد و نكاح ميان برادر و خواهر جايز بود.

بدون «جايز» كه در چاپ فرخ نيست، جمله بى‏معنى است.

2-1. نمونه‏هايى از مواردِ ترجيح نسخه وفايى بر نسخه فرخ

1-2-1. آن شب كه خورشيد عالم شريعت را از حضيض خاك به اوج افلاك رسانيدند و جام مالامال وصال چشانيدند (و/2؛ ف/2).

چاپ فرخ به جاى «وصال»، زلال دارد كه وصال با شب معراج سنخيت بيشترى دارد و پذيرفتنى‏تر است.

2ـ2ـ1. بس كه تردامن است نيلوفر عارفى مى‏كند ميان شمر (و/10؛ ف/9).

چاپ فرخ به جاى «شمر»، «سمر» دارد. با توجه به اينكه جاى نيلوفر در آب و آبگير است، رجحان ضبط وفايى آشكار است.

3ـ2ـ1. غلامى در اين بوستان به جدى بليغ كار مى‏كرد (و/2؛ ف/2).

چاپ فرخ به جاى «جدّى»، «حدّى» دارد كه به احتمال زياد خطاى چاپى است.

4ـ2ـ1. عبدالرحمن بشر مريسى در چاپ فرخ به خطا عبدالرحمن پسر مريسى، گزارش شده است (و/60؛ ف/49).

5ـ2ـ1. هيچ موجودى بى‏عشق نيست؛ هر جا كمال زيادت ميل زيادت (و/88؛ ف/74).

چاپ فرخ به جاى «زيادت» اولى، «زيارت» دارد كه به احتمال زياد، خطاى چاپى است.

6ـ2ـ1. فروغ روى او، روز وصل را برافروختى و سواد موى او، شب هجر را درازى آموختى (و/99؛ ف/83). فرخ به جاى «موى»، «روى» دارد كه به احتمال زياد غلط چاپى است.

7ـ2ـ1. ادريس پيغمبر را چون به آسمان بردند، درخواست كرد كه مى‏خواهم كه بهشت را ببينم. گفتند: «نبايد كه بيرون نيايى» (و/123؛ ف/104)؛ يعنى ممكن نيست! شايد كه داخل شوى و هرگز بيرون نيايى! چاپ فرخ به جاى «نيايى»، «بيايى» دارد كه قابل توجيه نيست.

8ـ2ـ1. ابن معتز يكى از خلفا بود كه هيچ كس به استبداد وى نبود (و/129؛ ف/109). در متن فرخ به جاى «استبداد»، «استعداد» آمده كه ادامۀ مطلب ضبط وفايى را تأييد مى‏كند.

9ـ2ـ1. من اعظم اللذات عند الالكع سيفُ الشوارب ثمُ صفع الاصلع

(و/161؛ ف/137) در متن فرخ، صنع الاصلع آمده كه بى‏معنى است.

10ـ2ـ1. در صفحۀ 163 چاپ وفايى دو بار كلمه «نخّاس» (برده‏فروش) به كار رفته كه در هر دو مورد چاپ فرخ (ص 139) «نحاس» دارد كه غلط‏بودن آن محرز است.

11ـ2ـ1. چون پيشتر آمد، طشتى زر ديد... دانست كه پوشيدنى است... در پوشيدنش عاجز ماند (و/168؛ ف/144). فرخ «پوشيده نيست» دارد و احتمالاً سرهم‏نويسى آن در نسخه‏خطى (پوشيدنيست) باعث اشتباه شده است.

12ـ2ـ1. تازيك و هند و ترك و عرب را كه بنگرى كوشابن و اله و خداى است و تنگرى

(و/186؛ ف/157). سخن از يگانگى دل‏ها و اختلاف زبان‏هاست. اينكه مثلاً همه يك خدا را مى‏خوانند، ولى هر قومى به زبان و تعبيرى. تنگرى در زبان تركى يعنى خدا؛ ضبط فرخ (بتگرى) مطمئناً تصحيف آن و غلط است.

3-1. بعضى ترجيحات غير مرجح در چاپ وفايى

1-3-1. خورشيد... را... به اوج فلك رسانيدند و جام... چشانيدند (و/2؛ ف/2).

نقود اسرارى كه در خزينۀ سينه او نهادند و نداى «ما كذب الفواد ما راى» در عالم در دادند، به عدد سه هزار بود (و/2؛ ف/2).

در چاپ فرخ در هر دو مورد، فعل مفرد (چشانيد، در داد) آمده است كه با سبك كتاب همخوانى بيشترى دارد و وفايى در صفحۀ 26 مقدمه، آن را تحت عنوان «حذف شناسه فعل در جمله‏ها و فعل‏هاى متعاطفه كه نهاد آنها يكى است»، به مثابه يكى از ويژگى‏هاى زبانى كتاب، مطرح كرده است كه در كتاب نظاير بسيار دارد؛ از جمله: در حرم را بگشادم و شمع بنهاد (به جاى «بنهادم»: و/34؛ ف/28)؛ تتق ظلام... برافراشتند و زيور منور... برداشت (به جاى «برداشتند»: و/35؛ ف/29)؛ فرمود تا بت‏ها بكشتند و بتخانه‏ها را در ببست (به جاى «ببستند»: و/36؛ ف/30)؛ برادران از اين غصه هجرت كردند و ملك بگذاشت (به جاى «بگذاشتند»: و/37؛ ف/31)؛ مردم به يكبار غلو كردند و ملك را باز به تخت حكم برد (به جاى «بردند»: و/38؛ ف/31)؛ او را دعا كردم و... آفرين نمود (به جاى «نمودم»: و/46؛ ف/38).

2ـ3ـ1. اى رخ خوب تو از گل طبقى گل ز شرح رخ خوبت ورقى

از سر زلف تو سنبل تارى به ز سنبل سر زلفت، آرى

ضبط مصراع دوم در نسخۀ اساس و چاپ فرخ، چنين است: گل ز شرم رخ خوبت عرقى (و/4؛ ف/3). مجد خوافى بر خلاف سعدى كه غالباً ابيات را براى تبيين حكايت و در ادامۀ آن مى‏آورد، معمولاً عبارات منثور را يك بار ديگر به نظم مى‏كشد تا قريحه خود را بيازمايد و استعداد شعرى خود را به رخ خواننده بكشد؛ از اين رو بعضى ابيات، آن قدر به متن وابسته‏اند كه خارج از آن، مفهوم رسا و كاربرد خاصى ندارند. اگر به عبارات قبل از اين ابيات توجه كنيم، خواهيم ديد كه ضبط نسخۀ اساس و فرخ، سروده شاعر است و صورت ديگر، بدون اينكه در متن تأمل شود، بازسازى شده است: گل سيراب نشانه عرق رخسار او بود و سنبل پرتاب، نمونه‏اى از گيسوى مشكبار او.

3ـ3ـ1. مسيح عليه السلام گفت: «الم تروا الى اسنانه كيف ابيضت كاللالى» (و/8؛ ف/7). متن فرخ چنين است: «مسيح گفت عليه السلام:.... كاللّئالى». وفايى خود در صفحۀ بيست و هشت مقدمه «آوردن جمله معترضه دعايى عربى بعد از فعل، در حالى كه متعلق به شخص قبل از فعل است» را يكى از ويژگى‏هاى زبانى متن خوانده، براى آن از همين متن شواهدى آورده است. مطمئناً فرخ نيز اين ساخت را از يكى از نسخه‏هاى در دسترس خود اختيار كرده و آسان و معمول را به صورت غريب و نامعمول تغيير نداده است.

وفايى در مقدمه (صفحه سى) راجع به تفاوت معنايى دو صورت «لئالى و لآلى» گفته است: در فرخ به صورت «كاللئالى» آمده و هر خواننده‏اى مى‏داند بين اين دو واژه چقدر اختلاف معنايى وجود دارد.

خوانندگان ديگر را نمى‏دانم، ولى من چون تفاوتى بين آن دو نمى‏دانستم، هرچه در فرهنگ‏هاى فارسى و عربى در دسترس خود (لغت‏نامه دهخدا، منتهى الارب فى لغة العرب عبدالرحيم صفى‏پور، فرهنگ فارسى معين، فرهنگ بزرگ سخن انورى، فرهنگ جامع كاربردى فرزان؛ عربى ـ فارسى) گشتم، وجه اختلافى نيافتم و ظاهراً جز تفاوت رسم الخط، از لحاظ معنايى فرقى بين آن دو نيست و دو صورت املايى موجه از يك كلمه‏اند كه هر نويسنده‏اى بسته به سليقۀ خود مى‏تواند يكى از آن دو را به كار برد؛ با اين تفاوت كه «لئالى» متناسب با خط معمول فارسى و «لآلى» متناسب با خط عربى است.

4ـ3ـ1. متبحرانى كه در استنباط علوم، يد بيضا مى‏نمودند:

در پاى زمانه خوار گشتند دست خوش روزگار گشتند (و/9؛ ف/8).

اين بيت در چاپ فرخ به صورت دو قرنيۀ نثر آمده و با «و» به هم عطف شده است. شرط منظوم‏بودن آن اين است كه بتوانيم «دستخوش/دست‏خوش» را به همان معنى كلمه مركب (بازيچه، آلت دست و...) با كسرۀ اضافه بخوانيم و گمان نمى‏كنم اين نوع كاربرد، سابقه داشته باشد.

5ـ3ـ1. «اذا همَّ الوالى بخيرٍ...» (و/15؛ ف/11). وفايى در جدول اختلاف نسخه‏ها گفته است چاپ فرخ به جاى «همَّ»، «هتّم» دارد؛ در حالى كه بهتر است بگوييم: به جاى «اذا همَّ»، «اذ اهتمَّ» دارد؛ در اين صورت هر دو قرائت درست خواهد بود و تنها اختلاف تعبير خواهند داشت.

6ـ3ـ1. به عدل كوش كه شد سال‏ها پس از كسرى كه كس نديد در ايوان عدل او كس را (و/18؛ ف/14).

چاپ فرخ:... كسرى... كسرى. مطمئناً بنا به دلايل زير، قرائت و ضبط فرخ صحيح‏تر است:

الف) اين دو كلمه در متون ادبى بارها به صورت جناس به كار رفته و به ترتيب به صورت كِسرى و كَسرى قرائت مى‏شود؛ يعنى خسرو انوشيروان و شكست و آسيب و رخنه‏اى.

ب) در جاى ديگرى از همين كتاب (و/55؛ ف/45) اين هر دو به همان ترتيب و معنى به كار رفته است:

كوچكى گشت دو تا قبه كسرى چو بديد گفت تا بر سرم از طاق تو كسرى نرسد

يعنى شخص كوتاه‏قد بلندهمتى، وقتى كاخ خسرو را ديد، خم شد تا كوتاهى طاق آن، باعث شكستن سرش نشود!

ج) «كسرى» به معنى «شكستى» دوباره در همين كتاب به كار رفته است (و/271؛ ف/231):

اميدواريم كه قائم مقام پدر بنشيند و «كَسرى» كه از وفات پدر بزرگوار به قاعده مملكت ما راه يافته، به همت و فرزانگى جبر كند.

د) مفهوم بيت مجد، عيناً در بيتى از ظهير فاريابى نيز آمده است:

جزاى حسن عمل بين كه روزگار هنوز خراب مى‏نكند بارگاه كسرى را[10]

7ـ3ـ1. بزرگان گفته‏اند: عشق را سه مقام است: اول كشش،... دوم كوشش،... سيم: كشش؛ يعنى به محبوب رسد، محو شود... :

عاشق كه به عاشقى جگر مى‏سوزد در صحبت معشوق بتر مى‏سوزد (و/89؛ ف/75).

چاپ فرخ: سيم: [سوزش]؛ يعنى [تا] به محبوب رسد، محو شود... : اگرچه كروشه‏ها نشان مى‏دهد كه «سوزش» تصحيح قياسى است، ولى نامقبول‏بودن تكرار كلمه «كشش» و پريشانى ضبط ساير نسخه‏ها و صورت منظوم عبارت كه بلافاصله آمده است، نشان مى‏دهد «كشش» در نسخۀ اساس، نتيجه لغزش قلم است و همان سوزش در مفهوم محو و فنا درست است.

8ـ3ـ1. قراض‏هاى سيم مى‏بيخت (و/48؛ ف/40). چاپ فرخ: قراضهاء.

طبق شيوۀ خط وفايى، بايد به «قراضه‏هاى» تبديل مى‏شد. در جاهاى ديگرى از كتاب (و/169؛ ف/144) اين كار صورت گرفته است.

9ـ3ـ1. با من چو به دوستى گرايى بايد كه بدم به من نمايى

هرگه كه بدم بر تو نيكوست پس دشمن من تو باشى اى دوست (و/198؛ ف/167).

چاپ فرخ: او دوست؛ مى‏گويد: اگر بدى‏هاى مرا حسن بشمارى و به من ننمايى، تو دوست من نيستى؛ دشمن منى و دوست واقعى من، دشمنى است كه عيب‏هاى مرا به رخ من مى‏كشد. در چاپ وفايى «اى دوست»، حشوى است كه معنايى به جمله نمى‏افزايد و قابل قبول نيست كه او را بلافاصله بعد از اينكه دشمن خود خوانده است، «اى دوست» خطاب كند.

10ـ3ـ1. زنى مسلمان مى‏خواهم كه اگر روزى از من خيانتى بيند، به ملامت پرده من ندرد. (و/216؛ ف/183). چاپ فرخ: جنايتى. تكرار كلمه «جنايت» در سطور بعدى حكايت، و مصاديقى كه براى آن ذكر شده است (آدمكشى و دزدى)، در تأييد جرم و جنايت است؛ نه «خيانت» كه غالباً در عرف بخشودنى نيست.

11ـ3ـ1. دو روباه، براى دورماندن از شر شير، او را مى‏فريبند كه بيا و گله موروثى پدر را بين ما قسمت كن و وقتى از آبراهۀ باريك باغى خود را به داخل مى‏كشند و خود را در امان مى‏بينند، به پشت بام مى‏روند كه ما صلح كرديم؛ به دنبال كار خود برو. شير خشمگين شد و دم بر زمين زد:

نشنيدى كه روبهى بر بام شير را گفت: اى سگ ملعون

تو بر اين بام فى‏المثل شيرى من چو روباه لنگ بر هامون (و/291؛ ف/249).

چاپ فرخ: نشنيدى به روبهى بر بام شير گفتا كه اى سگ ملعون

جريان مطلب كاملاً مؤيد ضبط فرخ است. شير كه فريب‏خورده و دماغ‏سوخته، در بيرون باغ ايستاده و به روباه‏ها خيره شده است، با خشم به آنها مى‏گويد: اى سگ‏هاى معلون! خوب مرا مثل روباهى عاجز، در اين دشت قال گذاشتيد و خود به پشت بام رفتيد و شير شديد!

12ـ3ـ1. چشم كه از يك فرسنگ ببيند، بالاى گوش است و گوش از علوه بشنود بالاى بينى، و بينى از ده ذراع ببويد، بالاى دهان و دهان كه تا مطعومى به وى نرسد، احساس نكند، در حضيض دايره وى (و/70؛ ف/59).

فرخ: بينى كه. ساختار جمله اقتضا مى‏كند بعد از همۀ مسنداليه‏ها كه فراكرد يا جمله وصفى وابسته دارند، حرف ربط «كه» بيايد: چشم كه؛ گوش كه؛ بينى كه؛ دهان كه... .

متن فرخ سه تا از چهار «كه» را دارد و چاپ وفايى دو تا را.

13ـ3ـ1. پدر دخترى ـ كه شخص بسيار بخيل و لئيمى است ـ از خواستگار دخترش سر حاتم طائى را مى‏خواهد تا به ازدواج او با دخترش رضايت دهد. خواستگار به سراغ حاتم مى‏رود و چون او را نمى‏شناسد، از خود حاتم نشانى او را مى‏پرسد:

گفت: با وى چه كار دارى؟... گفت: مى‏خواهم كه او را بكشند تا دختر عم را به من دهند.

فرخ: بكشم. از توضيحات نسخه‏بدل‏ها معلوم مى‏شود تنها نسخه اساس «بكشند» داشته و بقيه نسخه‏ها با ضبط فرخ منطبق بوده‏اند و وفايى نيز نوشته متن از الف، ج، د و فرخ؛ ولى گويا به اشتباه همان ضبط نامقبول در متن مانده!

14ـ3ـ1. مرد عامى كه به تزوير شود دانشمند فرجى پوشد و دستار مقفا بندد

علم ناخوانده و تفسير و روايت گويد راست آن است كه بر سبلت كندا خندد

(و/23؛ ف/19). فرخ نيز همين ضبط را دارد؛ اگرچه به جاى مقفا، منقا دارد و به جاى كندا، گندا. نسخه‏هاى الف، ج و د به جاى «و» «چو» دارند و آن بهتر است؛ يعنى وقتى بى‏علم و كسب مقدمات در جايگاه عالمان بنشيند و كار آنان پيش گيرد، به ريش آنان مى‏خندد.

كندا، يعنى حكيم و فيلسوف و دانشمند و... ، كه متأسفانه در فهرست واژگان كتاب نيامده است. گندانيز به اين معنى در لغت ضبط شده است.[11]

2. خطاهاى مرتبط با حركات كلمات، علايم سجاوندى و شيوه خط

1ـ2. در تواريخ چنين ديدم كه تختگاه كسرى در مداين بود و در عرصه‏اى كه صفه بنا مى‏كرد ـ چنان‏كه شنيده‏اى يا ديده‏اى ـ كه حسّ باصره تا... پيرزنى خانه داشت... (و/17 و 18؛ ف/13 و 14).

به نظر مى‏رسد جملۀ معترضه قبل از پيرزن تمام مى‏شود و خط فاصلۀ دوم، بايد بعد از بيت دوم متن بيايد. تمام جمله‏هاى قبل از پيرزن در توصيف صفه است و به اصل حكايت ربطى ندارد.

2ـ2. خواجه بگريست و گفت: «به عزّت جلال لايزال»

از اهل اعتبار شنيدم كه گفته‏اند نفس اژدها و مال چو مار است از اشتها (و/150؛ ف/128).

گيومه بايد بعد از بيت كه مقولِ قول خواجه است، بسته شود؛ نه قبل از آن.

3ـ2. اسكندر رومى روزى به عزيمت ملكى يك پاى در ركاب آورد (و/133؛ ف/113).

ظاهراً ملكى بايد صحيح باشد؛ به معنى سرزمينى، كشورى.

4ـ2. گويى يد بيضاى موسوى در طرف غبغب و دم احياى عيسوى در زير لب داشت (و/230؛ ف/196).

با توجه به قرينۀ «در زير لب»، «طرف» به فتح «طر» درست است.

5ـ2. سيُهلكُ كلَّ ذى عزو باسٍ (و/261؛ ف/223). «كل» نايب فاعل جمله و به رفع درست است.

6ـ2. ولك نكُ نَطعم المسكينَ (و/273؛ ف/234). صورت درست آن (نُطعِم) در صفحه 275 آمده است.

7ـ2. نه بر خلق منت نهادن كه من نكو مردم و زاهد و پاك ظن

(و/311؛ ف/266). «مردُم» بايد «مردَم» خوانده شود: [تصوف] اين نيست كه بر مردم منت بگذارى كه من مردى نيكو، زاهد و پاك‏ظن هستم.

8ـ2. امام على‏بن‏موسى الرضا(ع) در حمام بود. ناگاه تركى درآمد و چون امام را نشناخت، از او خواست آب بر سرش بريزد و پشتش را بمالد. امام نيز با حلم و بزرگوارى چنان كرد. ترك بعد از اينكه امام را شناخت، در پاى وى افتاد و معذرت خواست و امام با خنده‏رويى به او صله‏اى نيز داد (نقل به مضمون):

ترك خطا گرفتمت اى خواجه يافتى تركى مكن چو معذرتى خواهد از خطا

(و/23؛ ف/18). كاملاً معلوم است كه با درنظر گرفتن جريان حكايت، مجد خوافى در پى بازى لفظى با كلمات ترك و خطا بوده است. ترك خطا، يعنى ترك خطايى؛ همان كه نمونۀ آن در حكايت آمده است. تركى كردن؛ يعنى خشم‏گرفتن و تندى‏كردن. خطا در آخر بيت، يعنى اشتباه. مى‏گويد: اى خواجه فرض كنيم با ترك ساده‏دل و نادانى (شبيه ترك حكايت) مواجه شدى، اگر از اشتباه خود معذرت خواست تو نيز مانند امام، بايد او را ببخشايى و مقابله به مثل نكنى.

9ـ2. گر نمى‏خواهى كه گردى پايمال نفس خويش مال چون در دست آيد، نفس را در پايمال

(و/273؛ ف/234). در هر دو چاپ «پايمال» آخر بيت به همين صورت (سرهم) نوشته شده است كه بايد جدا نوشته شود؛ چون «پاى» متمم جمله و «مال» فعل امر است.

10ـ2. اى خواجه سر مرغى را چندين مجال حكمت نباشد، بر خانى كه يك مرغ باشد، خواه سر دارد و خواه نه (و/1282؛ ف/242). در هر دو چاپ «خان» آمده است، در حالى كه در همان حكايت كلمه «خوانسالار» به همين صورت چند بار تكرار شده است. دو نسخه «الف» و «ج» هم «خوانى» داشته‏اند. وفايى در بيتى (و/282؛ ف/239) «خوان» را به همين صورت آورده است؛ در حالى كه نسخۀ اساس و متن فرخ در اين مورد نيز هر دو «خان» داشته‏اند و متن از الف و ج انتخاب شده است:

تلخى مرگ است در آش لئيم لقمه زهر است بر خوان بخيل

11ـ2. قاضى كه خدا ز جور تو يارم باد وز فتنۀ تو هميشه زنهارم باد

پيش تو مباد با كسم دعوى‏اى ايزد ز قضاى بد نگهدارم باد

(و/304؛ ف/260). فرخ نيز «دعوى‏اى» ضبط كرده است. درست آن «دعوايى» است كه به‏آسانى تلفظ مى‏شود و در فارسى نيز آشناتر است.

12ـ2. در چاپ وفايى در موارد متعددى نقطه با علامت عاطفى (!) در كنار هم آمده است كه گمان نمى‏كنم سابقه‏اى داشته باشد و اين امر به شكل و صورت ظاهرى جملات صدمه زده است؛ از جمله: اى دريغا كه... موافقت ياران غنيمت نشمردى.! (و/123؛ ف/105)

ـ مخدره بارگاه عصمت را در عقد من درآورد.! (و/126؛ ف/107)

ـ تعزيۀ اين كشته خود مى‏دارم كه هيچ كس را بدين حسرت نكشته‏ام.! (و/128؛ ف/110)

ـ مالك را سر بشكست و از سر ايشان دفع كرد.! (و/133؛ ف/113)

3. اشكالات وارد بر فهرست‏هاى پايانى

آثار بى‏دقتى در ترتيب الفبايى همۀ فهرست‏ها تقريباً وجود دارد! در فهرست لغت‏ها اين كلمات به دنبال هم آمده‏اند: بستاخ، بطانه، التباس، تباشير، قبجور، تبرع، تبطيل! و در جاى ديگر «تمغا» بعد از «تمغاج» آمده است.

در فهرست اعلام، «كسرى» دو بار، يك بار قبل و يك بار بعد از «كسايى» آمده است!

«مأمون» دو بار آمده است: يك بار در صفحه 629 بعد از «بنى‏عذره» و يك بار در صفحه 639 بين «مالك» و «مانى». در چاپ حاضر نام «مدرسه خداشاد» به «مدرسه خراشاد» تغيير يافته است (ص 75)، ولى در فهرست، «مدرسه خداشاد» آمده است. مجد خوافى براى درست‏كردن قرينه‏هاى موزون «رضى‏الدين زاوه» را با لقب «امام البلاغه» آورده و همان لقب به مثابه اسم علم در فهرست اعلام وارد شده است.

در صفحه 250 «قاهره» به عنوان صفت قلعه به كار رفته و همان كلمه به جاى اسم شهر قاهره وارد فهرست شده است!

در فهرست الفبايى آيات به تبع الفباى فارسى، آيات مبتدى به «و» قبل از آيات مبتدى به «ه» آمده! اين ابيات در فهرست اشعار عربى آمده است:

ـ نشنوى اينك از من، از قرآن بشنو «كلُ من عليها فان»

ـ ندارى زر ز بهرش تن فدا كن «فجردّ النفسَ اقصى غايه الجود»

ـ مستمندى بود در اقصاى روم روز و شب گفتى كه «انَّ الظلمَ شوم»

ـ حق چه گفته است بر زبان نبى «سبقت رحمتى على غضبى».

در فهرست اشعار عربى، 81 بيت و يك مصراع فهرست شده است؛ در حالى كه در مقدمه تعداد ابيات عربى 56 بيت شمارش شده؛ با اين حساب 25 بيت از ابيات فهرست، شعر عربى محسوب نمى‏شود.

شرط مفيدبودن فهرست لغات در متون كهنى كه به تصحيح انتقادى مى‏رسند، اين است كه تمام لغات و تركيبات مهم متن، مخصوصاً لغات و تركيباتى كه جنبۀ سبكى، محلى و تاريخى دارند، گزينش و دسته‏بندى شوند و ضمن جداكردن معانى مختلف يك لغت، بر اساس كاربرد آن در متن، صفحات مرجع لغت در متن به دقت ذكر شود تا با يك مراجعه به فهرست، معلوم شود كه چه لغت‏هاى اختصاصى‏اى در متن وجود دارد و هر لغتى به چه معنى‏اى به كار رفته و كدام يك از آن معانى مشهورند و كدام به متن مصحح اختصاص دارند.

با مراجعه به فهرست لغات كتاب، معلوم نمى‏شود كه در تهيه و تنظيم لغات، چه معيارى در كار بوده و معانى بر اساس كدام قسمت متن پيشنهاد شده است، و از بعضى توضيحات برمى‏آيد كه گويى در هنگام تدوين فهرست، متن در پيش چشم فراهم‏آورندۀ فهرست نبوده و بعد از استخراج واژگان، كتاب را كنار گذاشته و از فرهنگ‏ها و لغت‏نامه‏ها معانى را نقل كرده است!

ـ كندا (و/23؛ ف/19)، رستا (و/24؛ ف/19)، پرخو (و/25؛ ف/20)، ديان (و/36؛ ف/30)، علوه (و/70؛ ف/59)، خلاقت (و/115؛ ف/98)، گماريده/كماريده (و/132؛ ف/112)، خفت؛ كجا قصر فيروزه و ايوان و خفت؟ (و/139؛ ف/118)، كناغ (و/165؛ ف/140)، باورجى (و/202؛ ف/170)، كُندا (و/204؛ ف/172)، به الاغ دادن (و/255؛ ف/218) و ده‏ها لغت و تركيب ديگر نيامده است، ولى «احتراق، اعزاز، انقياد، بايع جيش، حطام، دُرد، رخصت، شادروان، شحنه، گلخن، مجاوره، محاوره، مرصع، مشحون، مفاوضه، ميمنه، ميسره، هودج، رطب و يابس» آمده است!

در معنى‏كردن بعضى لغات، بدون توجه به متن، تمامى معانى آن از كتاب لغت عيناً نقل شده است:

ابراء: بيزار كردن؛ بيزارى/بيمار را به كردن؛

احلام: بردبارى‏ها/خواب‏هاى شيطانى؛

ازرق: كبود؛ كبودچشم؛ خط چهارم از هفت خط جام؛

استنجا: رستن؛ رهايى يافتن/شستن جاى پليد... ؛

جناق: جناغ؛ شرطى و گرويى كه دو كس با هم بندند/دامنۀ زين اسب؛

خطرات: جمع خطر: آسيب‏ها؛ دشوارى‏ها/جمع خطره: آنچه بر دل گذرد؛

دجاج: ماكيان/گروهه ريسمان/عيال؛

رفاق: ريسمانى كه بدان دست‏هاى شتر را بندند/ياران؛

سودا: معامله/رنگ سياه/و يكى از احوال و اشكال باشد.

بعضى معنى‏ها با آنچه در متن آمده است، ارتباطى ندارد:

ـ چه گويى در اين مسئله كه كسى گوسپندى بفروخت، مشترى هنوز بها تسليم ناكرده، او را به خانه مى‏برد. بدره افكند. بر چشم كسى زد، نابينا شد؛ ديت بر كه باشد؟ (و/293؛ ف/251) از ادامه حكايت هم برمى آيد كه «بدره» را گوسفند از دُبُر خود مى‏افكند؛ پشگل، سرگين.

در فهرست لغت اين «بدره» چنين توضيح داده شده: كيسه‏اى كه در آن زر و سيم مى‏نهاده‏اند!

ـ مقدار عقل آدمى را، در تمثيل يك من بيش نيست. در حال صبى روى در ترقى دارد؛ در يك سالگى يك استار و در دو سالگى دو استار تا به چهل‏سالگى كمال يك من حاصل شد (و/336؛ ف/285). از عبارت برمى‏آيد كه استار واحد وزن است؛ در حالى كه در فهرست لغات «جمع ستر؛ پرده‏ها» معنى شده است.

ـ گويى كج‏رفتن سرطان از خوف جوار اوست و خوشه را حمايت تير از سهم و جار او (و/149؛ ف/127).

ـ جار: همسايه (اين توضيح چه ابهامى از متن را برطرف مى‏كند؟!).

توضيح بعضى لغات، ناكافى يا نارساست:

ـ تسعير: نرخ‏گذاشتن، تعيين‏ها (شايد «قيمت» از چاپ افتاده)؛

ـ خمسۀ مسترقه: پنجه دزديده؛

ـ دستره: داس كوچك دندانه‏دار (به جاى اره)؛

ـ رهين: در گرو؛

ـ عنود: سركشان (جمع است يا مفرد؟)؛

ـ محدب: مقعّر، كوژ، برآمده (محدّب در مقابل مقعر است، نه مترادف آن)؛

ـ ملموس: محوشده، تباه‏شده، ناپديدشده.

4. جاى خالى تعليقات

هرچند متن «روضه خلد» در مقايسه با بسيارى از متن‏هاى ادبى فارسى، مثلاً كليله و دمنه يا مرزبان‏نامه سهل‏تر و روان‏تر است، بعضى دشوارى‏ها، افزودن تعليقاتى را براى حل مشكلات و توضيح بعضى اعلام تاريخى و جغرافيايى ضرورى مى‏نمايد؛ براى مثال در چاپ وفايى، جوانب به جواشير، و خداشاد به خراشاد تبديل شده است؛ ولى هيچ توجيه جغرافيايى براى آن ذكر نشده است. در زير براى نمونه چند جمله مبهم را نقل مى‏كنم:

ـ عطارد در پيش وى انگشت شق كردى و زهره از رشك عبارت وى از ثريا با عرق (و/158؛ ف/134)؛

ـ معجز و زر در اصطلاح حكيم هست ناموس اكبر و اصغر

كاو به طبع مراد ميل كند عاقل و بى‏خرد به معجز و زر (و/137؛ ف/116)؛

ـ نه در حديثه جمالش نشان حدقه و نه از نصاب حسنش بر نعمت صدقه (و/136؛ ف/116)؛

ـ در دايره فضل تو زهره شد لألى (و/139؛ ف/118)؛

ـ قبول نفس بر وى دشوارتر از ردّ جان بود و گشادن چشم نزديك او، صعب‏تر از بستن ودجان (و/189؛ ف/160)

ـ قمرى كشيده ناله بر اطراف نال خوش بلبل گرفته در هوس غنچه زير زار (و/193؛ ف/163).

5. اغلاط چاپى

غلط‏هاى چاپى كتاب، بيش از آنى است كه از مصححى دقيق و فاضل و ناشرى پرآوازه انتظار مى‏رود.

5ـ1. غلط‏هاى چاپى فهرست پايانى لغات كه غفلت از آنها، بعضى توضيحات را نامفهوم مى‏سازد؛ از قبيل: بنهره/نبهره، خواركى/خوراكى، محدت/محدب، مضاجت/مضاجعت، مطرَ/مطرَف، مغازه/مفازه، تعين/تعيين، ميمينه/ميمنه.

5ـ2. جابه‏جايى صفحات 211، 212، 213 و 214.

5ـ3. به هم خوردن ترتيب مصراع‏ها: از اشكالات عمدۀ متن چاپى ـ كه مسئوليت آن به بازبين نمونه‏هاى چاپى برمى‏گردد ـ وجود ابيات بسيارى (جمعاً 59 بيت) است كه ترتيب مصراع‏ها (و در يك مورد نيم‏مصراع‏ها) به هم خورده و تشخيص جاى صحيح مصراع‏ها را براى خواننده‏اى كه چاپ فرخ را در اختيار ندارد، دشوار كرده است. در اينجا فهرست مصاريع اول قطعات و محل دقيق آنها را گوشزد مى‏كنيم:

ص 8: آيين فيلسوف خردمند نيست آنك (2 بيت)؛ ص 6 فرخ؛

صص 8 و 9: آن كه عيب خلق مى‏گويد مدام (2 بيت)؛ ص 7 فرخ؛

ص 10: زيان من همه از فضل و دانش است امروز (3 بيت)؛ ص 8 فرخ؛

ص 11: در فرو بند هرچه در عالم (2 بيت)؛ ص 9 فرخ؛

ص 23: درويش را به سهو مراعات كن به لطف (2 بيت)؛ ص 18 فرخ؛

ص 25: پرسيد ابوهريره ز پيغمبر خدا (2 بيت)؛ ص 25 فرخ؛

صص 69 و 70: با چرخ دوش عربده مى‏داشتم همى (17 بيت)؛ صص 57 و 58 فرخ؛

ص 72: حديث خوش چو كند واعظ غريب ادا (2 بيت)؛ ص 60 فرخ؛

ص 75: حديث مردم صاحب غرض چو بشنيدى (2 بيت)؛ ص 63 فرخ؛

ص 80: ره نكردند از براى آن فراخ (2 بيت)؛ ص 67 فرخ؛

ص 88: تعشقى ز تو در نفس و در هيولا نيست (3 بيت)؛ ص 75 فرخ؛

ص 99: درست نيست از آن مدعى حكايت عشق (2 بيت)؛ ص 83 فرخ؛

ص 136: آدمى را كه ميل دنيا نيست (2 بيت)؛ ص 115 فرخ؛

ص 149: گر گنه‏كارى كند بر تو ستم (2 بيت)؛ ص 127 فرخ؛

صص 180 و 181: دشمنم را چو خرد پندارى (2 بيت)؛ ص 153 فرخ؛

ص 218: آن چشم آهوانه روباه بازبين (3 بيت)؛ ص 185 فرخ؛

ص 223: جسمى لطيف از آب و گل (1 بيت؛ جابه‏جايى نيم‏مصراع‏ها)؛ ص 189 فرخ؛

ص 258: بس كه بر خلق خدا ظلم فراوان كردى (2 بيت)؛ ص 220 فرخ؛

ص 304: شنيده‏اى كه چه گفته است حيدر كرار (2 بيت)؛ ص 260 فرخ؛

ص 319: همت نباشد آن كه به زور كرم به كس (2 بيت)؛ ص 272 فرخ؛

ص 322: لعلى كه در فروغ، تو گويى كه آتش است (2 بيت)؛ ص 275 فرخ.

4ـ5. نمونه‏اى از اغلاط متن كه غالباً مميز معنا هستند:

ـ تو از لطف دادى به من جان او (و/111؛ ف/94): جان نو؛

ـ مى‏بيايد خوردنش صد جام درد (و/136؛ ف/115): مى‏ببايد؛

ـ در كارون چه فرق نهد دزد و راهزن (و/137؛ ف/116): كاروان؛

ـ كسى نديد و نشيند (و/138؛ ف/117): نشنيد؛

ـ بازوى شير شرزه و خرطوم پيل هست (و/141؛ ف/120): مست؛

ـ نه چون من تو روز و شب اندر پى زرند (و/144؛ ف/122): من و تو؛

ـ اگر اين معنى اتفاق نيست (و/145؛ ف/123): اتفاقى؛

ـ واندر اين رنج، [سخت] زار و نحيف (و/130؛ ف/110): «سخت» از بيت افتاده است؛

ـ مرو در پى آرزو و هواى (و/154؛ ف/131): هوا؛

ـ به‏تدريج آن كار كار عادت كند (و/156؛ ف/133): «كار» دوم زايد است؛

ـ خداى گفت به قرآن كه كس نيارد كرد/ز مرده زنده و از مرده زنده الاها (و/159؛ ف/135): الاّ ما؛

ـ تن وى از دور چرخ چرخه زدن (و/165؛ ف/140): چرخه زن؛

ـ چون بينى همه مقصود يكى است (و/186؛ ف/157): ببينى؛

ـ چو سلطان ملك‏خويم، چرا با دى و مى‏سازم (و/210؛ ف/177): ديو؛

ـ خسته و مستند و حيرانم (و/222؛ ف/188): مستمند؛

ـ رو عزب باش و تفرح مى‏كن (و/224؛ ف/190): تفرج؛

ـ دعا خواند تا خداوندش به زمين فرو برد (و/240؛ ف/204): فرو؛

ـ زان كه از مالش بيند فايده/وز جفاى دزد باشد در خطر (و/261؛ ف/223): نبيند؛

ـ نمى‏دانم كه بره در ترازو باشد (و/287؛ ف/245): نمى‏دانى؛

ـ پيش تو مياد با كسم دعوى‏اى (و/304؛ ف/260): مباد؛

ـ طلعش معلول را علت فوت بود (و/310؛ ف/265): طلعتش؛

ـ و شهوت جرير از اينجا شد (و/320؛ ف/274): شهرت؛

ـ مرغ روح تو چو در دام بدن محبوب است (و/231؛ ف/198): محبوس؛

ـ مشو مصاحبت بى عقل اگر خرد دارى (و/341؛ ف/289): مصاحب.

6. چند مورد تصحيح قياسى

6ـ1. چون زبان عيب‏جوى مى‏نتوان بست... كاملان به مناسبت نفس، عين الكمال بينند و ناقصان به ملامت طبع، نقصان حال (و/8؛ ف/6). در هر دو نسخه، متن به همين صورت است؛ در حالى كه با توجه به كلمات متوازن دو قرينه و معنى عبارت، «ملامت» بايد «ملايمت» باشد.

2ـ6. سست‏عهدى طريق يارى نيست هيچت اى شوخ شرمسارى نيست

تازه عهد اگر پشيمانى كه همان و هزار چندانى (و/115؛ ف/97)

فرخ: تازه عهدى. از هيچ‏كدام از دو ضبط نمى‏توان بدون تكلف معنايى درآورد. به نظر مى‏رسد متن بايد «تازه كن عهد» باشد: اگر پشيمانى، عهد تازه كن كه در آن صورت سست‏عهدى‏ات ناديده گرفته مى‏شود و به جايگاه نخستين‏ات مى‏رسى(؟).

3ـ6. حرص و آزى كه اصل عصيان است مى‏ندانيم كز چه رست و چه خواست (و/127؛ ف/108).

هر دو نسخه «خواست» را به همين صورت دارند. سؤال از خاستگاه و منشأ حرص و آز است؛ از اين رو بايد «خاست» باشد نه «خواست».

4ـ6. غالب حال آن بود كه غنى شرم دارم ز ردّ حسن سؤال (و/166؛ ف/142).

اغنيا غالباً از جواب رد دادن به تقاضاى خوب و حساب‏شدۀ سائلان شرمگين مى‏شوند.

معلوم نيست كه با وجود صراحت معنى، چرا هر دو نسخه «شرم دارم» ضبط كرده‏اند؛ چون غنى خجلت مى‏كشد نه من! مصراع دوم چنين باشد: شرم دارد ز ردّ حسن سؤال.

5ـ6. آورده‏اند كه روزى سائلى به حضرت سيد كائنات آمد و سؤالى كرد. هنوز طوطى شكرخاى «انا افصح العرب والعجم» لب [به] بيان نگشوده بود و بلبل خوش‏نواى «اوتيتُ جوامع الكلم» شرح گل به گل نداده كه (و/180؛ ف/152). شرح گل به گل ندادن، معناى محصلى ندارد. به گمانم شرح گل به كل نداده، درست است؛ يعنى هنوز كاملاً شروع به سخن نكرده بود؛ كاملاً اداى سخن نكرده بود.

6ـ6. وقتى در شهر هرات در مدرسه فلكيه وعظ مى‏گفتم. درويشى پرسيد كه الف تقديم و راستى به چه يافت؟ (و/207؛ ف/175)

7ـ6. فرخ به جاى تقديم، «تقدّم» دارد، ولى هر دو تقريباً به يك معنى‏اند. آنچه در ادامۀ مطلب آمده در توجيه راستى و عدم انحناى الف است نه مقدم‏بودن آن بر ساير حروف؛ از اين رو به نظر مى‏رسد درست آن «تقويم» باشد.

8ـ6. نيم يوسف كه تا چندين بمانم در چه زندان (و/210؛ ف/177). چه و زندان درست است؛ چون يوسف مدتى در چاه گرفتار بوده و مدتى در زندان.

9ـ6. هر گاه كه روزى دو بار طعام خوردند و سه بار آب، چهار بار به مستراح روند. چون نگه كنى، بيشتر روزگار شكم‏پرست باشند كه گاه پر مى‏كنند و گاه تهى (و/213؛ ف/179).

فرخ به جاى روزگار، «روزكار» دارد، ولى ابهام همچنان هست. قراين، چنين جمله‏اى را اقتضا مى‏كند: «بيشتر روز در كار شكم باشند».

10ـ6. مكرمت كردن به جاى سفله هست دسته ريحان به دوزخ ريختن

زو به نيكى هم بدى يابد از آنك لاى خيزد آب بر شخ ريختن (و/231؛ ف/198).

ضبط بيت در هر دو نسخه، چنين است. قرائت پيشنهادى:

زو به نيكى هم بدى يابى از آنك لاى خيزد ز آب بر شخ ريختن

11ـ6. اينك كابين در كنار كن و از من صحبت اختيار (و/233؛ ف/199).

به نظر مى‏رسد كلمه «ترك» از نسخه‏ها افتاده باشد: از من ترك صحبت اختيار [كن].

12ـ6. سلطان عالم، سنجر بن ملكشاه كه بر بساط ملك چنان شاه فرزانه بنشست و پيادگان محتاج را اسب مراد بر آخُر دولت جز او نبست (و/322؛ ف/275).

منطق خاص قرينه‏سازى و معنى، حكم مى‏كند جمله چنين باشد: سلطان عالم، سنجر بن ملكشاه كه بر بساط ملك چنان شاه فرزانه[اى] ننشست؛ يعنى او در فرزانگى و رسانيدن نيازمندان به مراد، شاهى يگانه بود و همتايى نداشت.

13ـ6. هر كه در اطفاى انوار دين كوشيد، هميشه مقهور بود و هر كه در اعلان كلمه ايمان، جدّ و جهد افزود، دايم مؤيّد و منصور (و/322؛ ف/282).

به نظر مى‏رسد به جاى «اعلان»، «اعلاى» بايد باشد كه هم با «اطفاىِ» همخوانى دارد و هم از دقت معنايى بيشترى برخوردار است.

14ـ6. روى نيك و خلق زشت بد است كاين يك از دوزخ است و آن ز بهشت

و آن كه از روى زشت، زشت‏تر است زان كه با زشت، زشت بايد زشت (و/334؛ ف/284).

هر دو نسخه چنين است و معناى محصلى ندارد. درست آن چنين است:

و آنگه از روى زشت، زشت‏تر است... و معنى: روى نيكو از بهشت و خلق زشت از دوزخ است و حيف است كه كسى با داشتن روى نيكو، خوى زشت داشته باشد. تازه اگر كسى روى زشت داشته باشد، خلق زشت از او زشت‏تر است؛ چرا كه [خلق] زشت با [روى] زشت، ناخوشايند و نامقبول است.

در اينكه دكتر وفايى كوشش كرده است بر اساس نسخه‏هاى محدودى كه بدان‏ها دسترسى داشته، متن بهتر و دقيق‏ترى از «روضه خلد» مجد خوافى به دست دهد و آن را از «خارستان» به «روضه» نزديك‏تر كند، حرفى نيست و بعد از اين، چاپ ايشان را مى‏توان مأخذ اصلى تحقيقات مربوط به اين كتاب قرار داد، ولى نمى‏توان چند اشكال اساسى را دوباره يادآورى نكرد: نداشتن تعليقات، ندادن شماره صفحه‏هاى مربوط به لغات در متن، ندادن شماره سطرها در جدول اختلافات، نياوردن تركيبات خاص متن در فهرست لغات، غلط‏هاى چاپى بسيار و نوعى بى‏دقتى و شتابزدگى در مراحل آماده‏سازى كتاب كه ممكن است مسئوليت آن با كسانى غير از مصحح محترم باشد.

منابع

1. مجد خوافى؛ روضه خلد؛ مقدمه، تصحيح و تعليق: دكتر عباسعلى وفايى؛ چ 1، تهران: سخن، 1389.

2. ــــــــ ؛ روضه خلد؛ مقدمه و تحقيق: محمد فرخ، به كوشش حسين خديو جم؛ چ 2، تهران: دانشگاه تهران، 1382.

3. صفا، ذبيح‏اللّه‏؛ گنجينه سخن؛ ج 5 (از سراج اُرموى تا عمادالدين محمود)، چ 4، تهران: اميركبير، 1363.

4. دهخدا، على اكبر؛ لغت‏نامه؛ دوره 15 جلدى، چاپ دوم از دوره جديد، تهران: دانشگاه تهران، 1377.

5. انورى، حسن؛ فرهنگ بزرگ سخن؛ 8 ج، چ 1، تهران: سخن، 1381.

6. معين، محمد؛ فرهنگ فارسى؛ 6 ج، چ 7، تهران: اميركبير، 1364.

7. صفى‏پور، عبدالرحيم؛ منتهى الارب فى لغة العرب؛ 2 ج، تهران: سنايى، [بى‏تا].

8. اتابكى، پرويز؛ فرهنگ جامع كاربردى فرزان: عربى ـ فارسى؛ 4 ج، چ 1، تهران: فرزان، 1380.

[1] . ذبيح اللّه‏ صفا؛ گنجينه سخن؛ ج 5، ص 100.

[2] . همان.

[3] . مجد خوافى؛ روضه خلد؛ مقدمه و تحقيق محمد فرخ؛ ص 8.

[4] . همان.

[5] . شكسپير گفته است: خواندن يك كتاب براى بار اول، آشنا شدن با يك دوست جديد است و مطالعه مجدد آن، به منزله ملاقات يك دوست قديمى صابر تفرشى؛ ص 17.

[6] . براى مثال چند نمونه ذكر مى‏شود: الف) گويى ضرب‏المثل خوبان به صنم او بود و عادت «عبادت» اوثان در ماتقدم از او. وفايى در نسخه‏بدل‏ها گفته: فرخ، «عبادت» ندارد؛ ولى دارد. ب) «پيرزنى و پيرمردى را در آن مزرعه» كلبه‏اى بود؛ در جدول تفاوت‏هاى چاپ فرخ با نسخه اساس گفته شده كه جز دو كلمه آخر، از نسخه فرخ فوت شده است؛ در حالى كه نشده است. ج) كمالات ابدى واصل و سعادات سرمدى حاصل. در جدول آمده كه: فرخ «سعادت» دارد؛ در حالى كه متن فرخ نيز «سعادات» است.

[7] . دكتر وفايى حدس مى‏زنند اين نسخه، همان نسخه محفوظ در كتابخانه دانشگاه تهران باشد كه نسخه اساس ايشان نيز هست.

[8] . خديو جم با رخصتى كه از محمود فرخ داشته است، دخل و تصرفى در اين كتاب كرده و مقدمه يك صفحه‏اى ايشان مى‏نماياند كه ايشان در تصحيح قياسى متن، آزادانه عمل كرده است مقدمه صفحه سى.

[9] . براى ذكر چند نمونه، مى‏توان به اين موارد اشاره كرد: نسخه اساس: او را از اين كار «منع كرد و گفت». ضبط فرخ و وفايى:... منع مى‏كرد. گفت. نسخه اساس: ملك بر وى به زوال آمد. ضبط فرخ و وفايى: ملك به زوال آمد. نسخه اساس: اگر يعقوب... اين وديعت، سوگندهاى غلاط خورد. ضبط فرخ و وفايى: اگر يعقوب... [و با] اين وديعت، سوگندهاى غلاظ خورد. البته وفايى در نسخه‏بدل‏ها تصريح كرده است كه على‏رغم اختلاف فرخ با نسخه اساس، در چه مواردى متن، منطبق بر چاپ فرخ است.

[10] . لغت‏نامه دهخدا؛ ذيل «كسرى».

[11] . لغت‏نامه دهخدا؛ ذيل «گندا».